

## گفت‌وگو با باسید رضا سجادی

گفت‌وگو: مرتضی رسولی

□ ضمن تشکر از شما، لطفاً در مورد معرفی خود و خانواده، به ویژه پدرتان مرحوم آقامصطفی سرابی، مطالبی بیان کنید.

● خانواده ما از پانصد و اندی سال پیش همه در کسوت روحانیت و اهل علم بودند. پدر بزرگم حاج میرزا مرتضی سرابی خراسانی از مجتهدان مشهور خراسان بود که پس از تحصیل نزد مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی از نجف به مشهد آمد و در مدرسه نواب و مدرسه فاضل‌خان این شهر به تدریس پرداخت. پدرم حاج میرزا مصطفی سرابی بعد از انقلاب مشروطیت چون آزادیخواه و اهل نطق و بیان بود به تهران آمد. من هم که اکنون در حضور شما هستم در سال ۱۲۹۹ به دنیا آمدم.

□ شهرت خانواده شما به سرابی از چه جهت بود و چگونه شد که به نام سجادی شناسنامه گرفتید؟

● عرض کنم که سراب یکی از چهار محله معروف مشهد است. در زمان مشروطیت چهار آقازاده برای شرکت در فعالیتهای انقلابی انتخاب شدند تا به سوی تهران حرکت کنند. از محله نوغان آقای نوغانی، از محله پایین خیابان آقای حاج شیخ حسن پایین خیابانی، از محله بالاخیابان شخص دیگری که نام او را به یاد ندارم و از محله سراب هم پدرم انتخاب شد. در آن دوران پدرم از فعالان بود. پس از خلع محمدعلی شاه، احمدشاه به سلطنت رسید تا اینکه مدتی بعد سید ضیاءالدین طباطبایی و سردار سپه کودتا کردند و چند سال پس از آن، سردار سپه به سلطنت رسید. بدیهی است تفصیل این مطالب زائد است چون برای هر برهه از آن باید کتابی جداگانه نوشت و خوشبختانه در حد لزوم در این موارد کتاب و نشریه چاپ شده و احتیاجی نیست من در این باره مطلبی اضافه کنم.

در دوران سلطنت رضاشاه، علی‌اکبر داور وزیر دادگستری پدرم را برای همکاری

دعوت کرد و پدرم سالها رئیس دادگستری خراسان بود و مدتی هم در قزوین این سمت را داشت. در موقع گرفتن سجل احوالی، داور در تهران به پدرم گفته بود شما که به سرابی معروف هستید به همان نام شناسنامه بگیرید؛ ایشان هم پذیرفت و به سرابی معروف شد. اما پدر بزرگم در مشهد برای خانواده نام خانوادگی سجادی را انتخاب کرد؛ طبعاً ما هم که در مشهد شناسنامه گرفتیم، سجادی هستیم.

#### □ خودتان چه زمان به تهران آمدید؟

● تا سال ۱۳۱۸ در مشهد بودم و دوره ابتدایی، متوسطه و دانشسرای مقدماتی را در این شهر گذراندم. پس از گرفتن دیپلم متوسطه راهی تهران شدم. وقتی که به تهران آمدم علی اصغر حکمت وزیر معارف بود. چون از دانشسرا دیپلم گرفته بودم یک روز خدمت ایشان رفتم و خود را معرفی کردم. حکمت به من گفت: «خانواده شما همه اهل علم و در کار تعلیم و تعلم بوده‌اند؛ چرا شما به کار تدریس مشغول نمی‌شوید؟» به ایشان گفتم: «علاقه‌ای به این کار در خودم نمی‌بینم.» اتفاقاً چند روز بعد، هنگام مطالعه روزنامه اطلاعات یک آگهی توجه مرا جلب کرد. در آگهی آمده بود برای رادیو که قرار است عن‌قریب راه‌اندازی شود کسانی که داوطلب گویندگی هستند جهت امتحان به محل باشگاه افسران مراجعه کنند. چون در خانواده‌ای اهل نطق و بیان بزرگ شده بودم و پدر، عموها و برادرم در این رشته صاحب مقام و موقعیت بودند، احساس کردم خداوند مرا هم‌قرین این لطف کرده تا بتوانم با استفاده از فرصت پیش آمده از این نعمت خدادادی بیش از پیش بهره‌مند بشوم.

در روز تعیین شده به آن محل رفتم. داوطلبان زیادی جمع بودند و یک نفر آلمانی از متقاضیان امتحان به عمل می‌آورد. نحوه آزمایش به این ترتیب بود که ممتحن مطلبی را از روزنامه به داوطلب می‌داد تا با صدای بلند قرائت کند. وقتی که نوبت به من رسید روزنامه را به دستم داد و گفت: «بخوان.» من هم مطلب را با صدایی رسا خواندم. مدتی تأمل کرد و صفحه دیگری از روزنامه را به دستم داد و گفت: «این را هم بخوانید.» این دفعه چون به خودم اطمینان بیشتری پیدا کرده بودم با صدایی رسا و خیلی شمرده مطلب را قرائت کردم. بعد ممتحن از سوابق تحصیلی من چیزهایی پرسید. من هم پاسخ دادم. همان موقع متوجه شدم داوطلبان دیگر که در کنارم بودند درباره نحوه خواندن و طنین صدایم با هم گفت‌وگو و نجوا می‌کنند. در این حال امتحان‌کننده آلمانی از جای خود برخاست و، در حالی که چراغ قوه‌ای در دست داشت، گفت: «دهانت را باز کن» مدتی گلو و حنجره مرا آزمایش کرد و بعد هم اجازه

داد بروم. فردای آن روز که برای اخذ نتیجه به محل مراجعه کردم در نهایت شادمانی متوجه شدم با درجه بسیار عالی به عنوان نفر اول در امتحان قبول شده‌ام. مدت زمانی نگذشت تا اینکه در روز پنجم اردیبهشت سال ۱۳۱۹ در دوران نخست‌وزیری دکتر متین دفتری<sup>۱</sup> با حضور محمدرضا پهلوی ولیعهد آئین گشایش فرستنده رادیو ایران برگزار شد. از آن تاریخ، رادیو روزانه سه نوبت برنامه داشت و گویندگی مطالب با من بود.

- به این ترتیب، برای گویندگی در رادیو هیچ دوره‌ای به عنوان کارآموزی نگذرانیدید.
- خیر، چون لازم نبود؛ من به کارم تسلط داشتم.

□ چطور شد که بهرام شاهرخ پسر ارباب کیخسرو برای گویندگی بخش فارسی رادیوی آلمان انتخاب شد؟

- در این مورد ابتدا باید عرض کنم که بعد از قبولی من در امتحان گویندگی رادیو، ممتحن آلمانی از متین دفتری درخواست کرد اجازه دهد مرا با خود به آلمان ببرد؛ چون صدایم را فوق‌العاده تشخیص داده بود. متین دفتری گزارش این مطلب را به رضاشاه داد و شاه در پاسخ به او گفته بود: «اگر در کار گویندگی خوب است چرا برای خودمان نباشد و بنابراین، اجازه نداده بود.»

در روزهای پایانی سال ۱۳۱۹ قرار شد رضاشاه به مناسبت تحویل سال نو از رادیو برای مردم پیام بفرستد. من هم با وسایل ابتدایی آن روز، که یک میکروفون و یک دستگاه ضبط صوت بود، به کاخ گلستان رفتم و بعد از شرفیابی در اتاق دفتر، در حالی که در کنار رضاشاه ایستاده بودم، میکروفون را به دست گرفتم و گفتم: «سال تحویل شد؛ اکنون اعلیحضرت شاهنشاه سخنرانی می‌کنند.» در این موقع، شاه از روی کاغذی که در دست داشت که در سه جمله کوتاه مطالبی در تبریک سال نو، شادی و سرافرازی ملت و امید به امنیت و آسایش قرائت کرد. بعد از پایان مطلب، در حالی که من مشغول جمع‌آوری سیم برق بودم خطاب به من گفت: «صدای خوبی داری. می‌خواستند تو را به آلمان ببرند ولی من اجازه ندادم. هر روز صدای تو را از رادیو گوش می‌دهم؛ بسیار خوب است؛ ادامه بده تا پیشرفت هم بکنی.»

چندی بعد، بهرام شاهرخ، پسر ارباب کیخسرو برای گویندگی بخش فارسی رادیوی آلمان انتخاب شد و ما هر روز صدای او را می‌شنیدیم که می‌گفت: «اینجا

۱. دکتر احمد متین‌دفتری در سوم آبان ۱۳۱۸ به نخست‌وزیری منصوب و در ۴ تیرماه ۱۳۱۹ از کار برکنار شد.

برلن، اینجا برلن است.» و او تا پایان جنگ، گوینده رادیوی آلمان هیتلری بود.

□ در مورد دکتر عیسی صدیق اعلم، نخستین رئیس اداره تبلیغات، و نحوه اداره کردن رادیو ایران اگر مطلبی دارید بفرمایید.

● دکتر صدیق اعلم اولین مسئولی بود که برای اداره تبلیغات و رادیو تعیین شد. او با نظارت بر این سازمان موجب پیشرفت فوق العاده آن شد. دکتر صدیق اعلم برای تعلیم کارکنان، خصوصاً گویندگان رادیو، از استادانی از قبیل فروزانفر و دکتر شفق یاری گرفت تا گویندگان به لحاظ فن خطابه با شیوه علمی آشنا بشوند. ما هم در همه موارد سعی در یادگیری داشتیم. با این حال، اگر گوینده‌ای در تلفظ یک کلمه اشتباه می‌کرد استادان، که غالباً شنونده رادیو بودند، فوراً تذکر می‌دادند و رئیس اداره، گوینده را جریمه نقدی می‌کرد. در آن ایام حقوق ناچیزی دریافت می‌کردیم ولی برای هر کلمه غلط پنج تومان جریمه می‌شدیم که جریمه قابل توجهی بود. از همین جهت، گویندگان به واقع ناچار بودند در کار خود نهایت دقت را به کار ببرند.

بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به ترتیب آقایان ابوطالب شیروانی، ابراهیم خواجه‌نوری و زین‌العابدین رهنما هر کدام مدت محدودی سرپرستی تبلیغات را به عهده داشتند ولی از آنجا که دولتها پایدار نبودند افراد دیگری هم از جمله آقایان فری‌پور، سید محمد طباطبایی و ابوالقاسم پاینده مسئول می‌شدند.

نکته جالب توجه اینکه اداره تبلیغات در آن ایام یک دستگاه اتومبیل قدیمی داشت که باید در برف و باران یا در گرمای تابستان کارمندان تبلیغات، خصوصاً کسانی که برنامه اجرا می‌کردند، در ساعات پخش برنامه، خودشان را به بیسیم پهلوی می‌رساندند. من برای اینکه گرفتار تأخیر در اجرای برنامه، خصوصاً در ساعت پخش خبر، نشوم در پیچ شمیران منزلی اجاره کردم و بدون استفاده از اتومبیل، هر روز این فاصله را پیاده طی می‌کردم. به خصوص برای اجرای برنامه خبر در ساعت ۶ صبح ناچار بودم از یک ساعت قبل حرکت کنم و سربالایی جاده شمیران را برای رسیدن به رادیو که محل آن در بی‌سیم بود طی کنم. اوضاع به همین منوال ادامه داشت تا آنکه قضیه آذربایجان پیش آمد و دولت قوام السلطنه تشکیل شد.

□ آشنایی شما و خانواده‌تان با قوام السلطنه باید قدیمی باشد، این طور نیست؟

● درست است. قوام السلطنه با پدر بزرگ و پدرم از قدیم آشنا بود. می‌دانید مدتی که ایشان والی خراسان شده بود تا زمان کودتای سید ضیاءالدین طباطبایی حاکم مطلق خراسان بود. من همیشه در دولتهای او بعد از شهریور ۱۳۲۰، آماده بودم اعلامیه‌های

قوام السلطنه را بخوانم و خودش هم در این امر پافشاری می‌کرد؛ گفته بود غیر از سجادی کسی نباید نوشته مرا بخواند. در کابینه دوم قوام بعد از پایان غائله آذربایجان اولین کسی که با ارتش به آذربایجان رفت من بودم.

#### □ وظیفه شما در آذربایجان چه بود؟

● به آذربایجان رفتم تا اداره رادیو را به دست بگیرم. در حرکت به سوی آذربایجان، ابتدا به منزل ذوالفقاری در زنجان وارد شدم. بعد هم با کمک ایشان به تبریز رفتم. در تبریز محل رادیو را، که در دست نیروهای ارتش قرار گرفته بود، به من تحویل دادند. کلید اتاق فرمان را که گرفتم، برای اولین بار، پس از فرار اعضای فرقه پیشه‌وری، صدایم از رادیو تبریز پخش شد که گفتم: «اهالی محترم آذربایجان، ایرانیان غیرتمند، من رضا سجادی گوینده رادیو ایران هستم که آمده‌ام به شما تبریک بگویم. از امروز آسوده و راحت باشید. پیشه‌وری و غلام یحیی و دیگر اعوان و انصارشان فرار کردند. امروز آذربایجان به مام میهن بازگشته است.» چند روز بعد که به تهران آمدم مورد محبت سرشار قوام السلطنه قرار گرفتم. رزم‌آرا هم که رئیس ستاد ارتش بود مرا تشویق کرد و شاه هم به همین مناسبت نشان مخصوص به من داد.

#### □ چه خاطراتی از دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا دارید؟

● یکی از خاطراتم مربوط می‌شود به نطق رزم‌آرا در مجلس شورای ملی. می‌دانید که پس از تشکیل دولت رزم‌آرا، دکتر مصدق و دیگر یاران او شدیداً به رزم‌آرا در مجلس حمله می‌کردند و مطالب تندى در مخالفت با او ایراد می‌شد. روز سوم دی‌ماه سال ۱۳۲۹ از نخست‌وزیری به من اطلاع دادند که رزم‌آرا با شما کار دارد؛ فوراً بروید پیش او. چون فاصله اداره تبلیغات، که در میدان ارک بود، تا نخست‌وزیری زیاد نبود خیلی زود خود را به رزم‌آرا رساندم. این درست موقعی بود که او عازم حرکت به سوی مجلس شورای ملی شده بود. رزم‌آرا نوشته‌ای را به دستم داد و گفت: «رضا، این نطقی است که در مجلس ایراد خواهم کرد و می‌دانم که در دسرهایی برایم فراهم خواهد ساخت؛ با این وصف، از مجلس به تو اطلاع خواهم داد که نطق را از رادیو بخوانی. فعلاً برو و آن را مرور کن و منتظر خبر من باش.»

دکتر آزموده، سرهنگ غضنفری و سرهنگ علی‌اکبر مهتدی همراه رزم‌آرا به مجلس رفتند. من هم به اداره تبلیغات برگشتم و در دفتر کارم مشغول شدم. یک ساعت بعد از ظهر اکباتانی رئیس بازرسی مجلس تلفن کرد و بعد از مکالمه کوتاهی گفت: «با نخست‌وزیر صحبت کن.» رزم‌آرا پشت تلفن گفت: «رضا، خود را آماده کن و

برو نطق را از رادیو قرائت کن.» البته تمام مطالب آن نطق در خاطر من نیست ولی مضمون کلی این بود:

ایرانی که نمی‌تواند یک لوله‌نگ بسازد، چگونه می‌خواهد صنعت نفت را ملی کند و خودش اداره آن را به دست بگیرد. ما که نمی‌توانیم یک کارخانه سیمان را با پرسنل خودی اداره نماییم، با کدام وسیله و ابزار می‌خواهیم نفت را هم استخراج کنیم و هم بفروشیم.

و در پایان هم گفت: «ملی کردن صنعت نفت بزرگ‌ترین خیانت است.» به هر حال، همین نطق که چند بار از رادیو پخش شد موجب گردید به دعوت آیت‌الله کاشانی میتینگ عظیمی در میدان بهارستان تشکیل شود و مردم با شدیدترین احساسات، مخالفت خود را با رزم‌آرا و بیانات او اعلام کنند. بعد هم حوادث دیگری به وقوع پیوست و رزم‌آرا ترور شد.